

اهداف مجازات در پرتو پارادایم رفتارگرا

سعید قماش * امید متقی اردکانی **

(تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۳)

چکیده

رفتار جنایی، که گاه با واکنش اجتماعی روبه‌رو است، در پرتو پارادایم‌های متفاوتی قابل بررسی است. یکی از پارادایم‌های حاکم بر رفتار که کمتر به آن پرداخته می‌شود پارادایم رفتارگرا است. از این منظر، پاره‌ای از رفتارهای انسان تحت تأثیر فرایند شرطی‌سازی در قالب رابطه محرک - پاسخ بروز می‌یابد. هدف این پژوهش، بررسی کیفیت رفتار جنایی و مؤلفه‌های کارآمدی کیفر از منظر پارادایم رفتارگرا است. پژوهش پیش‌رو با روش توصیفی - تحلیلی نشان می‌دهد که فرایند شکل‌گیری برخی رفتارهای جنایی مبتنی بر پارادایم رفتارگرا بوده و ارتکاب جرم بر مبنای اراده غیرعقلانی مجرم تحت تأثیر شرطی‌سازی رفتار صورت می‌پذیرد. از این رو، تأکید می‌ورزد که برای مقابله با این دسته از جرایم، لازم است مجازات‌هایی انتخاب شوند که در خاموشی رفتار جنایی شرطی‌شده مؤثر باشند. همچنین، تلاش می‌کند تحقق این هدف را با ارزیابی قابلیت یا عدم قابلیت انطباق چهار هدف «سزادی»، «ناتوان‌سازی»، «ارعاب»، و «اصلاح و درمان» با پارادایم رفتارگرا بررسی کند.

واژگان کلیدی: پارادایم رفتارگرا، رفتار جنایی، مجازات، شرطی‌سازی.

* استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران (نویسنده مسئول):

saeedqomashi@yahoo.com

** دانشجوی دکتری رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه کاشان، کاشان.

مقدمه

«مجازات» واکنش حکومت به عنوان نماینده جامعه در برابر رفتار جنایی است. رفتار جنایی به عنوان کنش غیرهنجاری و ممنوع، یک پدیده پیچیده و چندوجهی به شمار می‌آید که درک کیفیت آن، نیازمند مطالعه «رفتار»^۱ از منظر علوم گوناگون است. از این رو، تدوین یک سیاست کیفری منسجم و دستیابی به اهداف مجازات‌های مقرر در آن، نیازمند درک دقیق از ماهیت و کیفیت رفتار جنایی است.

علم روان‌شناسی را باید پیش‌نیاز مطالعات حوزه «رفتار» دانست، چرا که فلسفه وجودی آن، مطالعه و شناخت علمی رفتار آدمی بوده و در این راستا عنوان «علم النفس» را نیز به خود اختصاص داده است. در این دانش، پایه‌های شناخت رفتار بر پارادایم‌های مختلف استوار است، به طوری که مطالعه رفتار از منظر هر پارادایم، نتایج و آموزه‌های خاص خود را دربر خواهد داشت. با این حال، این امر نه تنها به معنای تناقض در تبیین رفتار نیست، بلکه به دلیل ابعاد مختلف رفتار آدمی، تنها با کنار هم نهادن این پارادایم‌ها می‌توان تصویری کامل از کیفیت رفتار ارائه داد. بنابراین، پژوهش‌هایی نیاز است که در پیشگاه تفسیر هر پارادایم از کیفیت «رفتار»، به بررسی مؤلفه‌های کارآمدی واکنش کیفری در برابر آن بپردازد. در این راستا، پژوهش حاضر «پارادایم رفتارگرا» را موضوع مطالعه خود قرار داده و در پی آن است که پس از بررسی مفهوم و پیشینه دو پارادایم اصیل تبیین رفتار زیر عنوان «پارادایم رفتارگرا در تقابل با پارادایم شناختی» (۱-۱)، به بررسی جایگاه و نقش پارادایم رفتارگرا در تبیین رفتار جنایی پرداخته (۱-۲) و در نهایت، مؤلفه‌های کارآمدی کیفر را از طریق تحلیل قابلیت یا عدم قابلیت انطباق اهداف مجازات با این پارادایم بررسی کند (۲).



۱. پیشینه و جایگاه

مبحث نخست را به بررسی عناوینی که بنیان پژوهش را شکل می‌دهند اختصاص خواهیم داد. از آنجا که پیشینه هر موضوع در درک صحیح از آن مؤثر است، ابتدا مفهوم و پیشینه پارادایم رفتارگرا زیر عنوان «پارادایم رفتارگرا در تقابل با پارادایم شناختی» بررسی می‌شود. در این راستا، تحلیلی مختصر از پارادایم شناختی به عنوان نقطه مقابل پارادایم رفتارگرا نیز صورت خواهد پذیرفت تا تصویری کامل از پارادایم اخیر ارائه گردد. سپس، در گفتاری دیگر زیر عنوان «رفتار جنایی از نظرگاه پارادایم رفتارگرا» بررسی خواهیم کرد که پارادایم رفتارگرا در فرایند تشکیل رفتار جنایی از چه جایگاهی برخوردار است.

۱-۱. پارادایم رفتارگرا در تقابل با پارادایم شناختی

«رفتارگرایی» مکتب فلسفی از نوع مادی‌گرای فروکاهش‌گرا^۱ است که پارادایم آن ماده بودن واقعیت و نفی حالات نفسانی است. در این مکتب برای حالات نفسانی آدمی وجودی مستقل از امور جسمانی در نظر گرفته نمی‌شود. از این رو، رفتار انسان برآمد امری مادی تلقی می‌گردد که از قابلیت آزمودن برخوردار است (کشفی، ۱۳۸۷: ۳۳). جان بی واتسون^۲، روانشناس آمریکایی، با طرح نظریه «رفتارگرایی روان‌شناختی» زمینه ظهور این مکتب فلسفی را فراهم آورد. تبیین رفتار از دیدگاه این مکتب مبتنی بر تئوری مکانیکی^۳ (محرک - پاسخ) است، بدین معنا که هر موجود زنده تحت تأثیر فرایند شرطی شدن، پاسخ‌های خاص به هر محرک را یاد گرفته و با ظهور محرک خاص، از لحاظ ارگانیکی مجبور است پاسخی خاص را بروز دهد (Pierce and Cheney, 2013: 9).

-
1. Reduction.
 2. John B. Watson.
 3. Mechanistic View.

فرایند شرطی شدن نخستین بار از سوی پتروویچ پاولوف^۱ (۱۹۳۶ - ۱۸۴۹)، فیزیولوژیست و روانشناس روسی، بررسی شد. پاولوف سگی را در محیط آزمایشگاهی قرار داد و برای درستی تحقیق، صدا و سایر عوامل مزاحم را به کلی حذف کرد. همچنین، با عمل جراحی، لوله‌ای از درون گونه سگ عبور داد تا بدین وسیله بتواند ترشح بزاق سگ را جمع‌آوری کند. نخست، مقداری گوشت به سگ داده شد و آزمایشنده میزان ترشح بزاق سگ را اندازه‌گیری کرد. سپس، ابتدا زنگی به صدا درآورده شد، اما به رغم جلب توجه سگ، هیچ ترشح بزاقی دیده نشد. آزمایشنده چندین بار این عمل را تکرار کرد (یعنی هر دفعه قبل از دادن گوشت به سگ، زنگی به صدا درآورده شد) و مشاهده کرد که هرگاه زنگ به صدا درمی‌آید، بزاق سگ به اندازه زمانی که گوشت را می‌خورد ترشح می‌کند. در نتیجه، پاولوف این اصل را دریافت که سگ آموخته است نسبت به صدای زنگ، که در آغاز برایش بی‌معنا بود، همان پاسخ را بدهد که نسبت به گوشت می‌دهد. پاولوف این فرایند را «انعکاس شرطی»^۲، محرک اصلی (گوشت) را «محرک طبیعی یا غیرشرطی»^۳، محرک دوم (زنگ) را «محرک شرطی»^۴، واکنشی را که سگ به صدای زنگ نشان داد (ترشح بزاق) «پاسخ شرطی»^۵ و واکنش طبیعی حیوان را که هنگام خوردن گوشت ظاهر می‌شد «پاسخ غیرشرطی»^۶ نامید (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۰: ۲۲۶). به عقیده پاولوف تمام یادگیری‌های انسان و حیوان از جمله آداب و رسوم از طریق فرایند مذکور شرطی می‌شود و پاسخ شرطی لاجرم واجد دو خصیصه اصلی است: نخست اینکه بین آن و محرک شرطی هیچ گونه ارتباط منطقی وجود ندارد (مثلاً میان شنیدن صدای زنگ و ترشح بزاق در سگ نمی‌توان ارتباطی منطقی یافت). دوم اینکه پاسخ شرطی در نتیجه یادآوری یا تفکر ظاهر نمی‌شود، بلکه یک پاسخ ناخودآگاه است (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۰: ۲۲۶). از این رو، مهم‌ترین دستاورد پارادایم

1. Ivan Petrovich Pavlov.
2. Conditioned Reflex.
3. Unconditioned stimulus.
4. Conditioned stimulus.
5. Conditioned response.
6. Unconditioned response.

رفتاری، نفی یا کم‌رنگ بودن نقش اراده در بروز رفتار بود، بدین توضیح که رفتار آدمی نه محصول اراده برخاسته از فرایند شناختی، بلکه برآمد یک فرایند مکانیکی تلقی گشته که ناخودآگاه در برابر محرک‌های بیرونی بروز می‌یابد؛ برای مثال، مردمک چشم آدمی بدان سبب بر اثر تابش نور زیاد یا هر صاعقه نورانی تنگ می‌شود که وی چنین پاسخی را از بدو تولد در برابر محرک مذکور آموخته است.

اگرچه نظریه مذکور برای تبیین رفتار حیوانات و برخی رفتارهای فیزیولوژیکی انسان (مانند تنگ شدن مردمک چشم در اثر تابیدن نور خورشید) کارآمد بود، اما روان‌شناسان رفتارگرا را برای تبیین بخش عمده‌ای از رفتار آدمی که به هر حال بارقه‌هایی از فرایند شناختی در آن به چشم می‌خورد قانع نمی‌ساخت. از این رو، «برهاس فردریک اسکینر»^۱ روان‌شناس معاصر آمریکایی، به معرفی پارادایمی دقیق‌تر برای تبیین فرایند شرطی شدن «انسان» پرداخت. او موش گرسنه‌ای را در جعبه‌ای که دارای اهرم کوتاه و قابل حرکت بود قرار داد. جعبه طوری طراحی شده بود که با حرکت دادن اهرم توسط موش، مقداری دانه به جعبه ریخته می‌شد. اسکینر مشاهده کرد که موش پس از بروز رفتارهایی برای رفع گرسنگی (محرک)، در نهایت آموخت که اهرم را فشار دهد. او چنین نتیجه گرفت که موجود زنده برای آموختن، اراده‌ای از خود نشان می‌دهد که می‌توان از طریق تقویت رابطه محرک - پاسخ آن را شرطی کرد، به گونه‌ای که با لحاظ شرایطی، وی را مجبور ساخت برای تمام عمر، به محرک خاص، پاسخی خاص دهد. از این رو، نظریه خود را «شرطی کردن عامل»^۲ نامید و از آن پس نظریه پاولوف با نام «شرطی کردن کلاسیک» شناخته شد. کلمه «عامل» بیانگر این نکته است که موجود زنده در فرایند شرطی شدن منفعل نبوده و از میان پاسخ‌های مختلف، یکی را انتخاب می‌کند. از این رو، بر خلاف شرطی شدن کلاسیک، پاسخ به محرک، از ابتدا ناخودآگاه نیست. هرچند از طریق تقویت رابطه محرک - پاسخ می‌توان رفتار را به مرور شرطی کرده و باعث بروز پاسخ ناخودآگاه در آدمی

1. Burrhus Frederic Skinner.

2. Operant Conditioning.

شد (Skinner, 62-66: 2012). برای مثال، می‌توان کودکی را تصور کرد که مرتکب خطایی شده و باید در برابر والدین خود پاسخگو باشد. کودک ابتدا راهکارهای مختلف را در ذهن مرور کرده و تصمیم می‌گیرد برای نخستین بار به والدین خود دروغ گفته (پاسخ) و با انکار خطا از مجازات رهایی یابد (محرک). در صورت موفقیت، کودک می‌آموزد که برای رهایی از مجازات والدین می‌توان دروغ گفت. چنانچه این راهکار چندین بار با موفقیت اعمال گردد، پاسخ کودک (دروغگویی) به محرک خاص (رهایی از مجازات پدر و مادر) و سایر محرک‌های مشابه (هر موقعیتی که منافع او را به خطر بیندازد) شرطی شده و پاسخ را به صورت ناخودآگاه بروز می‌دهد. از این رو، پارادایم رفتارگرا حتی در دیدگاه مدرن خود یعنی شرطی‌سازی عامل، رفتار آدمی را معلول یک فرایند شناختی کامل ندانسته و بدین واسطه نقش اراده را چنان کم‌رنگ توصیف می‌کند که انسان را فاقد اختیار آزاد می‌داند.

پارادایم شناختی^۱ نقطه مقابل پارادایم رفتاری قرار دارد و ماهیت شناختی یادگیری را مورد تأکید قرار می‌دهد (هرگنهان، ۱۳۹۵: ۳۱۵). تولمن^۲، روان‌شناس آمریکایی که از نظریه پردازان این پارادایم محسوب می‌شود، فرایند شرطی شدن را برای توصیف رفتار آدمی بسیار محدود و ناکافی می‌داند. به نظر او، این روش به تفاوت‌های فردی توجهی ندارد و نمی‌تواند پاسخگویی بسیاری از جنبه‌های جالب و پیچیده رفتار انسان باشد. تولمن مبنای رفتار را «هدف» معرفی می‌کند (Tolman, 1961: 32-33) و بر این باور است که موجودات زنده نقشه‌هایی شناختی می‌سازند که از انتظارات لازم برای رسیدن به هدف تشکیل شده و نتیجه یک فرایند ذهنی هستند (ارکانی، ۱۳۹۲: ۲۴۵). پارادایم شناختی در تقابل با آن دسته از نظریه‌های یادگیری قرار می‌گیرد که محیط بیرونی را علت اساسی رفتار به شمار می‌آورند و از این رو توجه بسیار اندکی به فرایند محرک - پاسخ دارد. در این پارادایم از موضوعاتی همچون ادراک، حافظه، توجه، زبان، تفکر و تصمیم‌گیری سخن به میان می‌آید که در قالب واژه «شناخت» معرفی می‌شوند (Brown, 2006:)

1. Cognitive psychology.

2. Edward chace Tolman.

6). از این منظر، یادگیری فرایندی است که طی آن، دانش و اطلاعات به وسیله یادگیرنده «کسب»، «پردازش»، «تجزیه و تحلیل» شده و به یاد سپرده می‌شود؛ آنگاه اطلاعات کسب شده توسط فرد، در موقعیت‌های مختلف «به یاد آورده می‌شود»، «سازمان‌بندی می‌شود» و «با دانش و اطلاعات جدید پیوند می‌خورد».^۱ از این رو، انسان بسان سایر اشیاء مادی که یا علت است برای شیء دیگر (مانند نور برای روشنایی) و یا معلول است نسبت به آن (مانند گرما نسبت به نور) نبوده و به واسطه برخورداری از قوه عقل و اختیار، واجد انگیزه و هدف است. در نتیجه، لازم است فعل او با توجه به معنا و هدفی که در نظر دارد تفسیر گردد (قماشی، ۱۳۹۴: ۲۵۳).

چنانکه از تفصیل فوق برمی‌آید، مبنای شکل‌گیری اراده از منظر هر پارادایم، متفاوت با دیگری است. از دیدگاه پارادایم شناختی، آدمی پیش از آنکه امری را اراده کند به تحلیل و ارزیابی آن پرداخته و غایتی را در نظر می‌آورد، سپس متناسب با آن غایت، فعل یا ترک فعل را اراده می‌کند؛ در حالی که از دیدگاه پارادایم رفتارگرا، «اراده» حاصل محرک‌هایی است که انسان را متناسب با فرایند شرطی‌سازی رفتارش به بروز پاسخ‌های ناخودآگاه او می‌دارد. در ارزیابی این دو تفسیر باید اذعان داشت که هرچند پارادایم شناختی توجه مناسبی برای تبیین مبنای اراده انسان در غالب موارد است، اما پذیرش سیطره آن به طور مطلق صحیح نیست؛ چرا که وضعیت‌های مختلفی را می‌توان متصور بود که اراده انسان نشأت گرفته از طی فرایند شناختی نیست. وضعیت‌هایی از قبیل «اضطراب»، «دفاع مشروع» و «قتل‌های هیجانی»^۲ را می‌توان در زمره وضعیت‌های اخیر به شمار آورد، به گونه‌ای که قانونگذاران را به سمت کیفرزدایی و گاه جرم‌زدایی از آنها نیز سوق داده است.

فلاسفه نیز در تبیین مبنای «اراده» به تفکیکی مشابه با آنچه گذشت پرداخته‌اند. ارسطو شوق نفسانی برخاسته از تعقل را «انتخاب» نامیده و آنگاه که عنصر تعقل در میان نباشد، بدان عنوان

۱. از این رو، بر مبنای رویکرد شناخت‌گرایی، «یادگیری» در چهار مرحله تحقق می‌یابد: ۱- دریافت اطلاعات؛ ۲- پردازش

اطلاعات؛ ۳- نگهداری و ذخیره اطلاعات؛ و ۴- انتقال اطلاعات.

2. Homicide of Passion.

«اراده» اطلاق می‌کند. از این رو، رفتار فردی را که در حال خشم مرتکب عملی زیانبار می‌گردد نه معلول تعقل (انتخاب) بلکه معلول جهل به وضعیّت دانسته و آن را عملی اضطراری (ارادی غیرانتخابی) معرفی می‌کند (برنجکار، ۱۳۸۰: ۱۴۱). ملاصدرا با تفکیک اراده به «اراده زائد بر ذات» و «اراده برآمده از ذات» معتقد است که اراده زائد بر ذات مشیّتی برخاسته از تصوّر و تصدیق است که به واسطه تفکر درباره امری سودمند یا زیانبار شکل می‌گیرد، در حالی که اراده برآمده از ذات مشیّتی برخاسته از نفس فاعل است که به سبب شوق فطری اش به کمال به وجود می‌آید (برنجکار و جمالی، ۱۳۹۵: ۱۶). کندی و ابن باجه نیز ضمن تقسیم اراده به «ارده حیوانی» و «اراده خاص»، شوق حاصل از انفعال نفسانی را «اراده حیوانی» و شوق حاصل از تعقل را «اراده خاص» می‌نامند (سلیمانی، ۱۳۸۴: ۶۳). در گفتار بعد، شکل‌گیری رفتار جنایی از دیدگاه پارادایم رفتارگرا که همسو با آراء فلاسفه در خصوص مبنای غیرعقلانی اراده است بررسی خواهد شد.

۲-۱. رفتار جنایی از نظرگاه پارادایم رفتارگرا

از دیرباز تا عصر حاضر شاهد نظریات متعددی برای تبیین رفتار جنایی بوده‌ایم، نظریاتی که با تبیین زیستی رفتار جنایی شروع شد و با گذر از نظریات روان‌شناختی، به تبیین جامعه‌شناختی رفتار مجرمانه انجامید. مهم‌ترین دستاورد این تجربیات برای نظام‌های حقوقی، نیل به این اصل اساسی بوده است که با تمسک به آموزه‌های یک دیدگاه خاص، نمی‌توان به تبیین جامعی از رفتار جنایی دست یافت؛ چراکه رفتار جنایی برآمد اجتماع عوامل زیستی، روانی و اجتماعی است. پارادایم رفتارگرا نیز از این اصل مستثناء نبوده و نمی‌توان به سان نظریه پردازان آن، رفتار جنایی را صرفاً معلول فرایند شرطی شدن دانست. از این رو، ابتدا باید جایگاه این پارادایم را در فرایند شکل‌گیری رفتار جنایی مشخص کرد و سپس به بررسی نحوه شکل‌گیری رفتار جنایی از منظر آن پرداخت.

برای ترسیم نقطه آغازین فرایند شکل‌گیری رفتار جنایی باید به نظریات زیستی رجوع کرد، نظریاتی که منشأ رفتار جنایی را در دوران قبل از تولد، یعنی درست زمانی که دستگاه شناختی

انسان در حال شکل‌گیری است، جستجو می‌کنند. با صرف‌نظر از رویکردهای زیستی افراطی در این خصوص، از قبیل نیاگونه‌انگاری مجرمان از سوی سزار لومبروزو (Wolfgang, 369: 1961)، این یک واقعیت است که برخی ویژگی‌های ژنتیکی به طور مشروط، احتمال جنایی را افزایش خواهند داد (Walsh & Beaver, 2009: 33-36). مشروط دانستن تأثیر ویژگی‌های یادشده، اشاره به نقش محیط در اثرگذاری آنها داشته و از این روست که دیدگاه‌های جامعه‌شناختی^۱ «محیط» و «اجتماع» را نیز دخیل در فرایند شکل‌گیری رفتار جنایی دانسته‌اند. با این همه، رویکردهای روان‌شناختی را نباید از نظر دور داشت، رویکردهایی که در میانه فرایند مذکور، یعنی پس از تولد و قبل از ورود آدمی به اجتماع، در بردارنده آموزه‌هایی مهم هستند.^۱ در این میان، پارادایم رفتارگرا را می‌توان ذیل رویکردهای روان‌شناختی و در جایگاه میانی فرایند شکل‌گیری رفتار جنایی دسته‌بندی کرد.

برخی رفتارهای جنایی را می‌توان بر مبنای پارادایم رفتارگرا، برآمد اراده غیرعقلانی دانست. در نتیجه، مجرم فردی است که فعل یا ترک فعل مجرمانه را نه بر مبنای غایت حاصل از تعقل، بلکه به صورت ناخودآگاه در پاسخ به محرک‌های محیطی مرتکب می‌گردد. از این منظر، نوع پاسخ فرد وابسته به نحوه شرطی‌سازی رفتار وی بوده و از این روست که افراد در برابر محرک‌های مختلف، پاسخ‌های متفاوتی را بروز می‌دهند. برای مثال، قتل‌های هیجانی که در حقوق فرانسه زیر عنوان «قتل عمدی بدون سبق تصمیم» جرم‌انگاری شده‌اند (Criminal Code of the French Republic, 221-1) اشاره به وضعیتی دارند که مرتکب بی‌آنکه کشتن مقتول را به عنوان غایت اراده کرده باشد، بر اثر یک عامل هیجانی (از قبیل عصبانیت شدید)، فعل منتج به قتل را اراده می‌کند؛ چنین اراده‌ای زیر تأثیر فرایند محرک - پاسخ بروز یافته و از «اختیار» ناشی

۱. از این رو، برای فرایند شکل‌گیری رفتار جنایی می‌توان معادله‌ای این چنین ترسیم کرد: عوامل زیستی + عوامل روانی +

عوامل اجتماعی = رفتار جنایی.

نمی‌شود.^۱ اگرچه مصداق مزبور به واسطه وجود حداقلی اراده، از شمار جرایم عمدی خارج نمی‌گردد، اما به سبب آنکه اراده مجرمانه بیش از آنکه برخاسته از غایت باشد، زیر تأثیر فرایند محرک - پاسخ قرار داشته است، با «قتل عمدی با سبق تصمیم» یکسان شمرده نشده و سزاوار مجازات خفیف‌تری دانسته شده است.

به نظر می‌رسد بتوان ارتباط اراده غیرعقلانی آدمی با فرایند شرطی‌سازی را از آراء هانس آیزنک^۲ و اسکینر دریافت کرد. آیزنک معتقد بود آدمی پس از تولد، متناسب با استعدادی که در شرطی شدن دارد، پاسخ‌هایی را در برابر هر محرک فرامی‌گیرد و در صورت تکرار این فرایند، به مرور پاسخ وی نسبت به محرک خاص شرطی می‌شود. این پاسخ‌ها در افراد مختلف، متفاوت بوده و متناسب با محیط دوران کودکی، میزان تحصیلات والدین، نحوه برخورد اطرافیان و ... تثبیت می‌گردند. در این فرایند، اگر والدین و سایر افراد و محیط‌های مرتبط با کودک، واجد این قابلیت باشند که پاسخ‌های هنجارمند را در کودک نهادینه سازند، شاهد ورود فردی قانونمند و ملتزم به هنجارهای اجتماعی به اجتماع خواهیم بود، اما چنانچه فرایند شرطی شدن برعکس صورت پذیرد و پاسخ کودک در برابر محرک‌های موجود، به صورت غیرهنجاری شرطی شود، رفتار فرد در اجتماع به صورت انحراف و جرم بروز خواهد کرد. از این رو، آیزنک استدلال می‌کند که احساس سرزنش و عذاب وجدانی که حین ارتکاب گناه، جرم و یا انحراف بر آدمی عارض می‌شود در حقیقت واکنش شرطی شده دوران کودکی است (ستوده، ۱۳۹۰: ۱۰۱).

۱. روان‌شناسان تلاش می‌کنند با استفاده از مکانیسم «سخت رویی روان‌شناختی»، «psychological hardiness»، اراده ناخودآگاه انسان را در موقعیت‌های محرک - پاسخ به اراده غایت‌مدار تبدیل کنند. این مکانیسم اشاره به راهکارهایی دارد که فرد را در برابر فشارهای روانی مقاوم ساخته و مانع زوال قدرت تفکر در شرایط اضطراری می‌شود. جهت مطالعه بیشتر، ر.ک:

Kaniasty, K., Moore, K., Howard, S., & Buchwald, P. (2014). *Stress and anxiety*. Berlin, Logos.

2. Hans Eysenck.

اسکینر نیز معتقد بود هر ارگانیسم با پاسخ‌های مادرزادی خاصی متولد می‌شود که پایه و اساس ژنتیکی دارد؛ برای مثال، جوجه‌های تازه متولد شده نوک می‌زنند، نوزادان گریه می‌کنند و ... هر ارگانیسم سرانجام به وسیله طبیعت با عاملی تقویت‌کننده در ارتباط قرار خواهد گرفت. جوجه دانه را پیدا می‌کند و نوزاد به طرف پرستار خود جلب می‌شود. پرستار به طور انتخابی، رفتار فطری کودک را پاسخ می‌دهد و در اثر این تعامل، تعدادی از پاسخ‌ها تقویت شده و تعدادی دیگر نیز تضعیف می‌شوند. به مرور کودک با افراد مختلف ارتباط برقرار کرده و پاسخ‌های مختلفی را می‌آموزد که متناسب با تشویق یا تنبیه اکتسابی شرطی می‌شوند، پاسخ‌هایی که ممکن است با پاسخ‌های فطری‌ای که با آنها متولد شده بود فاصله زیادی داشته باشند (راس، ۱۳۹۲: ۱۹۳-۱۹۲). بر این مبنا، رفتار قاتل هیجانی در مثال پیشین چنین تحلیل می‌شود که از بدو تولد، پاسخ وی نسبت به محرک‌های خشم‌آور به صورت «بروز خشونت» شرطی شده است، در حالی که چنانچه شرطی شدن رفتار به نحو صحیح صورت می‌پذیرفت، مرتکب واکنشی جز خشونت بروز می‌داد و قتلی رخ نمی‌داد.

به رغم آنچه گذشت، این سؤال قابل طرح است که چنانچه فرایند شرطی شدن در زمینه‌ای خاص به صورت هنجاری صورت پذیرد، آیا می‌توان عدم انحراف آدمی را در زمینه مورد نظر تضمین کرد؟ برای مثال، چنانچه پاسخ کودک نسبت به محرک‌های خشم‌آور به صورت «کنترل خشم» شرطی گردد، آیا ارتکاب جرم در نتیجه اهانت به وی منتفی خواهد بود؟ اگرچه مطابق با پارادایم رفتاری، پاسخ مثبت خواهد بود، اما بر مبنای تفصیلی که در ابتدای بحث مبنی بر تعدیل نظریه‌های تبیین رفتار جنایی صورت پذیرفت، پاسخ منفی است؛ زیرا فرایند شکل‌گیری رفتار جنایی در مرحله شرطی شدن رفتار پایان نمی‌پذیرد تا بتوان کیفیت رفتار افراد جامعه را بر مبنای کیفیت شرطی شدن رفتار ایشان پیش‌بینی کرد، بلکه پس از این مرحله، رفتار شرطی شده در آماج عوامل اجتماعی اصلاحی یا جرم‌زا قرار خواهد گرفت. از این رو، نقش فرایند شرطی‌سازی را در شکل‌گیری رفتار جنایی می‌توان چنین تحلیل کرد که با شرطی‌سازی ناهنجار رفتار، حتی در صورت فقدان عوامل اجتماعی جرم‌زا، احتمال بروز رفتار جنایی قوی خواهد بود، در حالی که

در صورت شرطی سازی هنجاری رفتار، پاسخ فرد به محرک‌های جرم‌زای اجتماعی کنترل شده و بروز رفتار جنایی در صورتی محتمل خواهد بود که تأثیر عوامل مزبور به قدری قوی باشد که بتواند پاسخ شرطی شده فرد را تضعیف کرده و یا از بین ببرد. از این منظر می‌توان «کیفیت شرطی سازی رفتار» را به مؤلفه‌های تشخیص «حالت خطرناکی» اضافه کرد و شرطی سازی ناهنجار رفتار را نشانه حالت خطرناکی انسان دانست.

۲. پارادایم رفتارگرا و واکنش کیفری

«قانونگذاری» فرایندی مبتنی بر بایسته‌های متعدّد است. از جمله مهم‌ترین این بایسته‌ها، ابتدای واکنش کیفری بر اهداف علمی و متعالی بوده که چندی است مورد توجه غالب نظام‌های حقوقی قرار گرفته است. نظام‌های حقوقی امروزی متناسب با سیاست کیفری خود به صورت واحد یا تلفیقی، اهداف «سزادهی»، «ارعاب»، «اصلاح و درمان» و «ناتوان‌سازی» را مبنای پیش‌بینی انواع مجازات قرار می‌دهند. حال که با پارادایم رفتارگرا و جایگاه آن در تبیین رفتار جنایی آشنا شده‌ایم، در گفتار پیش‌رو به بررسی اهداف مذکور از منظر این پارادایم خواهیم پرداخت.^۱ از این رهگذر ابتدا روشن می‌شود که با اجرای مجازات، کدام هدف نسبت به رفتارهای جنایی برخاسته از فرایند محرک - پاسخ قابلیت تحقق دارد و سپس دیدگاه این پارادایم در خصوص مؤلفه‌های کارآمدی مجازات بررسی می‌شود. البته از آنجا که پژوهش‌های متعدّدی در مورد ماهیت اهداف مجازات‌ها از سوی صاحب‌نظران حوزه کیفرشناسی صورت پذیرفته است،^۲ تلاش

۱. البته هدف «ناتوان‌سازی» به دلیل ماهیت طرد و خنثی‌کنندگی آن، از بحث این پژوهش خارج بوده و جایگاهی در پارادایم رفتارگرا ندارد.

۲. جهت مطالعه ر.ک: برنار بولک. (۱۳۹۱). کیفرشناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات مجد؛ حسین غلامی. (۱۳۹۵). کیفرشناسی، تهران، انتشارات میزان؛ جعفر یزدیان جعفری. (۱۳۹۶). چرایی و چگونگی مجازات، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

خواهد شد بیش از آنکه ماهیت این اهداف مورد توضیح و تفسیر قرار گیرد، به تحلیل آنها از منظر پارادایم رفتارگرا بپردازیم.

۲-۱. سزادهی

رویکرد سزادهی به مجازات برخاسته از مکتب عدالت مطلق است، مکتبی که در کنار تأکید بر «اخلاق» و «عدالت» همواره بر دو اصل اساسی استوار بوده است: «استحقاق» و «اراده». ایمانوئل کانت^۱ که از نظریه پردازان مکتب عدالت مطلق است، نسبت به قوانین اخلاقی، مطلق‌گرای حداکثری است، بدین معنا که از دیدگاه وی هیچ مصلحتی نمی‌تواند بر پاسداشت قواعد اخلاقی خلل وارد آورد (Kant, 1997: 420). «عدالت» نیز چنان اهمیتی نزد وی دارد که معتقد است: «اگر عدالت و درستکاری فدا شود، زندگی انسان دیگر دارای هیچ ارزشی در این جهان نخواهد بود» (Kant, 1952: 446). از این رو، بر لزوم پایبندی به اصل استحقاق تأکید ورزیده و بر این باور است که «حتی اگر جامعه مدنی تصمیم گرفت که با رضایت تمام اعضای خویش از بین برود - برای مثال، مردمی که در یک جزیره زندگی می‌کنند تصمیم بگیرند از یکدیگر جدا شده و در سراسر جهان پراکنده شوند - آخرین قاتل موجود در زندان را باید پیش از ترک آن محل اعدام کرد. این عمل باید از آن جهت انجام شود که هر کسی پاسخ شایسته رفتار خود را دریافت نماید» (Kant, 1952: 446). نهایت آنکه منشأ رفتاری را که باید جهت پاسداشت سه کلیدواژه نخست، در برابر آن واکنش نشان داد، «اراده آزاد»^۲ می‌داند: «اراده مؤلفه‌ای است که همیشه در برآورد ارزش کلی اقدامات ما باید در نظر گرفته شود و شرط تمام نتایج است» (Kant, 2003: 20). هگل نیز که از نظریه پردازان سزاگراست می‌گوید: «مجازات اقدامی ناشی از اراده بزهکار است. نقض حق توسط بزهکار به عنوان نفی حق خودش اعلام شده است. جرم ارتكابی او نفی یک حق است. مجازات نفی نفی صورت گرفته و در نتیجه تحکیم حق و الزام بزهکار به آن است» (غلامی، ۱۳۹۵: ۱۱۵). برادلی دیگر نظریه پرداز سزاگرا نیز تأکید می‌کند: «مجازات نفی امر ناروا و تأیید

1. Immanuel Kant.

2. Free Will.

امر صحیح است. امر ناروا در خود بزهکار یا در اراده او وجود دارد... او در شخصیت، مال و موقعیت خود اراده خطاکارانه‌اش را تثبیت کرده است: انکار مجسم حق؛ و ما در مقام انکار چنین تأکیدی و نابود کردن چنین انکاری، خواه به طور کامل یا جزئی، مجسم کردن آن از طریق جزای نقدی، حبس یا حتی اعدام، آنچه که غلط و ناحق است را نابود نموده و حق را نمایان می‌کنیم» (غلامی، ۱۳۹۵: ۱۱۵). از این رو در اندیشه غالب نظریه پردازان مکتب عدالت مطلق، «آزادی اراده» یک اصل مسلم است، به گونه‌ای که کانت برای اثبات آن، برهان و استدلالی را نیاز نمی‌داند (فروغی، ۱۳۹۰: ۵۰۵). «اراده آزاد» اراده توأم با اندیشه و سرشت پلید است، اراده‌ای که در مفهوم «استحقاق» نیز نقش بسته است: «با مجازات، آنچه استحقاق مجرم است به وی داده می‌شود، بدین معنا که اولاً صرفاً و صرفاً کسی را می‌توان مجازات کرد که با اراده آزاد مرتکب قصور شده باشد؛ ثانیاً مجازات مورد حکم به نحوی و یا کاملاً، متناسب با جرم ارتكابی باشد؛ و ثالثاً توجیه مجازات، جبران عمل پست و ارادی مرتکب باشد» (Hart, 2008: 231).

بر پایه آموزه‌های مکتب عدالت مطلق، دو دسته توجیه (سنتی و نوین) برای رویکرد سزاگرایی به مجازات عنوان گردید. مطابق با توجیحات دسته نخست، یکم اینکه اجرای مجازات سبب ادای دین مجرم به جامعه می‌گردد؛ زیرا وی با ارتکاب جرم، خود را مدیون جامعه ساخته و از این رو بدهکار جامعه قلمداد می‌شود (نظریه جبران دین). دوم اینکه از آنجا که مجرم با عمل خود، یک قاعده عمومی را خواسته است، پس باید همان قاعده نسبت به وی نیز اجراء گردد (نظریه الزام اخلاقی). سوم اینکه «مجازات» جرم را محو خواهد کرد، چراکه ارتکاب جرم، نفی حق است و مجازات، نفی نفی حق (نظریه الغای جرم). چهارم اینکه مجازات به اصلاح معنوی مجرم و تطهیر وی از خطای ارتكابی می‌انجامد (نظریه تهذیب معنوی). با این حال، توجیحات مذکور به قدری استعاره‌ای بودند که نظام‌های حقوقی به توجیحات ملموس‌تری برای اتخاذ رویکرد سزاگرایی روی آوردند، توجیحاتی از قبیل اینکه نخست، مجرم به واسطه ارتکاب جرم از محدودیت‌هایی که افراد قانون‌مدار جامعه خود را مقید به پاسداشت آن دانسته‌اند بهره‌مند شده و بدین واسطه امتیاز ناعادلانه‌ای را تحصیل نموده است و با مجازات، این امتیاز ناعادلانه الغا می‌شود (نظریه

اصلاح امتیاز ناعادلانه). دوّم، «مجازات» تلاش برای ابلاغ پیام جامعه مبنی بر سرزنش و تقبیح عمل مجرم است (نظریه ابلاغ پیام جامعه). سوّم، جنبه سزادهی مجازات بیانگر احساسات افراد جامعه در قالبی قانون‌مدار است که نسبت به مجرم بروز می‌یابد (یزدیان جعفری، ۱۳۹۱: ۵۶-۳۰).

فارغ از درستی یا نقصان توجیحات مذکور، واقعیت آن است که رویکرد سزاگرایی به مجازات همچنان مورد توجه نظام‌های حقوقی قرار می‌گیرد. از این رو، این سؤال مطرح است که آیا رویکرد یادشده قابلیت انطباق با پارادایم رفتارگرا را داراست؟ به بیان ساده‌تر، آیا عطف رویکرد سزادهی به رفتارهای جنایی برخاسته از رابطه محرک - پاسخ، با توجیحات فوق سازگار است؟ در پاسخ باید اذعان داشت اعم از آنکه مبنای استحقاق دریافت مجازات را توجیحات سنتی ارائه شده بدانیم و یا آنکه توجیحات نوین را به عنوان مبنا بپذیریم، «آزادی اراده» اصلی مسلم است که رفتار مجرمانه باید از آن نشأت یافته باشد؛ در غیر این صورت، تحمیل مجازات بر مجرم در تنافی کامل با مکتب عدالت مطلق و توجیحات ارائه شده در تأیید رویکرد سزادهی خواهد بود.

البته مفهوم دقیق «آزادی اراده» همواره مورد مناقشه بوده است. با این حال، با تأمل در آرای نظریه پردازان این مکتب، می‌توان قالبی مشخص برای آن ارائه کرد، بدین توضیح که مراد نه رهایی اراده از مطلق تعلقات، بلکه چنانکه کانت اذعان می‌دارد، «اراده توأم با نیک‌سرشتی یا خبث باطن» است (Kant, 1972: 49-59). رفتارگرایان این آزادی را به صراحت انکار می‌کنند؛ چراکه «اراده» زمانی با نیک‌سرشتی یا خبث باطن همراه خواهد بود که فرایند شناختی به نحو کامل مسیر خود را پیموده و آدمی را به یک نتیجه‌گیری «خیر» یا «پلید» رهنمون سازد، حال آنکه به عقیده ایشان یادگیری انسان تابع فرایند شرطی‌سازی است. اسکینر در نظریه خود به نام «انسان آزاد»^۱ بیان می‌دارد که رفتارهای امروز آدمی محصول فرایند شرطی‌سازی در سال‌ها پیش است که به مرور تقویت گشته است. به عقیده وی آنچه در ادبیات معاصر «آزادی» انگاشته می‌شود صرفاً یک حالت ذهنی است که در صورت رنج آور نبودن یک رویداد به انسان تلقین می‌شود. او برای تشریح منظورش مثالی را طرح می‌کند که در آن، حکومت به زندانیان خود در برابر

1. Autonomous Man.

داوطلب شدن جهت انجام آزمایش‌های خطرناک دارویی، پیشنهاد کاهش مدت زمان حبس را می‌دهد. وی تأکید می‌کند که هر چند افراد داوطلب در انتخاباتشان از آزادی ظاهری برخوردارند، اما آنچه آنها را به سوی این پاسخ سوق داده، نیروی محرک «کوتاه شدن دوره حبس» بوده است؛ بنابراین، داوطلبان در معنای واقعی کلمه، آزادانه تصمیم نگرفته‌اند! (Skinner, 1989: 43) وی بر همین مینا جایگاه «مسئولیت کیفری»^۱ را نیز به چالش می‌کشد (Staddon, 2019: 221).

اگرچه نگرش اسکینر نسبت به غالب رفتارهای آدمی مردود است، اما در خصوص رفتارهای برخاسته از رابطه محرک - پاسخ صحیح به نظر می‌رسد. از این رو، اعمال رویکرد سزادهی نسبت به این دسته از رفتارها در منافات با اصل آزادی اراده است. حتی چنانچه آزادی اراده را نیز مسلم بدانیم، احراز «استحقاق» با مانع جدی روبه‌رو خواهد بود؛ چرا که شرطی‌سازی رفتار در اثر عوامل مختلف دوران کودکی صورت پذیرفته و مجرم استحقاق به دوش کشیدن بار مسئولیت همه عوامل دخیل در این فرایند را نخواهد داشت. بنابراین، به نظر می‌رسد رویکرد سزادهی نمی‌تواند توجیهی مناسب برای مجازات در پارادایم رفتارگرا باشد. برای نمونه، می‌توان دوران کودکی «جفری دامر» به عنوان یکی از مخوف‌ترین قاتلان ایالات متحده آمریکا را یادآور شد. او که یکی از بی‌رحم‌ترین قاتلان زنجیره‌ای کشورش شناخته می‌شود، افراد زیادی را با روشی مشابه به قتل رساند. جفری دامر قربانیان خود را به منزل مجردی‌اش فرا می‌خواند و پس از آنکه آنها را به قتل می‌رساند، به خودارضایی یا تجاوز به اجساد می‌پرداخت، سپس اجساد را تگه تگه و خورد کرده و در مکانی دفن می‌کرد (Masters, 1993: 68-70; Norris, 1992: 140-142). شیوه ارتکاب قتل ذهن روان‌شناسان را با ابهامات فراوانی روبه‌رو ساخته بود تا آنکه با دستگیری جفری دامر و بررسی روانکاوانه دوران کودکی وی، شواهدی مبنی بر شرطی شدن رفتار وی نسبت به ارضای تمایلات جنسی‌اش به دست آمد. متعاقب این کشف، او مانند گذشته به عنوان تنها عامل جنایت شناخته نمی‌شد، بلکه محیط دوران کودکی و کارکرد والدین او نیز عنصری به شمار آمد که از تصور سابق می‌کاست.

1. Criminal Liability.

۲-۲. ارباب

واژه «ارباب» در لغت به معنای «ترساندن» آمده (عمید، ۱۳۸۹: ۶۶) و در اصطلاح کیفرشناسی به «ترس ناشی از مجازات» اطلاق می‌شود. کارکرد اربابی مجازات را از نظر محدوده اشخاصی که با مجازات ارباب می‌شوند، می‌توان بر دو نوع «ارباب خاص» و «ارباب عام» تقسیم کرد. مراد از «ارباب خاص»، رنج حاصل از مجازات بر فرد مجرم است. از این منظر، امید آن می‌رود که تجربه تحمل مجازات یا تهدید به آن، مجرم را از ارتکاب مجدد جرم بازدارد. منظور از «ارباب جمعی» آن است که تهدید به مجازات افزون بر مجرم، سایر افراد جامعه را نیز که استعداد بزهکاری دارند از ارتکاب جرم باز می‌دارد (یزدیان جعفری، ۱۳۹۱: ۷۲). از این رو، هدف پنهان در «ارباب» آن است که با اعمال یک مکانیزم بیرونی (ترس از مجازات) از ارتکاب جرم در آینده جلوگیری شود.

کارآمدی مکانیزم ارباب را می‌توان از نقطه نظر دو عامل «تقویت»^۱ و «تنبیه»^۲ که عاملی برای تثبیت یا تضعیف پاسخ شرطی شده محسوب می‌شوند، به وادی تحلیل از منظر پارادایم رفتارگرا کشاند. در پارادایم رفتارگرا، وضعیتی را که به تثبیت وضعیتی محرک - پاسخ بینجامد «تقویت» گویند. از این منظر، «تقویت» به دو نوع «تقویت مثبت»^۳ و «تقویت منفی»^۴ قابل تقسیم است. تقویت مثبت به وضعیتی اشاره دارد که با ارائه یک محرک لذت بخش، بر احتمال تکرار پاسخ شرطی شده افزوده می‌شود در حالی که در تقویت منفی، با حذف یک محرک ناخوشایند جهت نیل به هدف مذکور تلاش می‌گردد (Thyer, 2008: 71-72). برای مثال، کودکی را در نظر آورید که به دلیل محرومیت از اسباب بازی مورد علاقه اش، اسباب بازی دوستش را می‌رباید. والدین پس از اطلاع از موضوع، نه تنها وی را مورد سرزنش قرار نمی‌دهند، بلکه او را با عناوینی همچون «زرنگ» و «باهوش» مورد ستایش نیز قرار می‌دهند! با تکرار این واقعه، کودک چنین شرطی

-
1. Reinforcement.
 2. Punishment.
 3. Positive reinforcement.
 4. Negative reinforcement.

می‌شود که در برابر محرک «محرومیت» و پیرو آن «دیدن کالایی که از آن محروم است»، پاسخ «سلب مالکیت از دیگری» را بروز دهد. حال چنانچه در دوره بزرگسالی به واسطه نخستین سرقت حرفه‌ای خود، مبلغ زیادی پول تحصیل کند، این دستاورد عاملی خواهد بود که پاسخ شرطی شده وی را در برابر محرک «محرومیت» به طور مثبت تقویت می‌کند. در عین حال، اگر تصور کنیم همسر مرتکب همواره با اقدامات شوهرش مخالفت می‌ورزیده است، اما اکنون نسبت به اقدامات وی بی‌اعتنا شده است، با حذف محرک «مخالفت همسر»، پاسخ مرتکب به طور منفی تقویت گشته است.

«تنبیه» نقطه مقابل «تقویت» است و به وضعیتی اشاره دارد که با ارائه یک محرک ناخوشایند، احتمال تکرار پاسخ شرطی شده را کاهش می‌دهیم، دقیقاً مانند آنچه در مکانیزم ارباب در پی آن هستیم (کاهش احتمال ارتکاب جرم). با این حال، نظریه پردازان رفتارگرا چندان با تنبیه برای کاهش پاسخ شرطی شده و به تبع آن، اعمال مجازات برای کاهش رفتار جنایی موافق نیستند؛ زیرا به زعم ایشان تأثیرگذاری مجازات منوط به فراهم آمدن شرایطی است که در غالب موارد مورد توجه قانونگذاران قرار نمی‌گیرد. در این راستا، رفتارگراها چنین استدلال می‌کنند که مجازات و ارباب ناشی از آن، در برابر پاسخی اعمال می‌شود که همواره از طریق محرک‌های گوناگون در حال تقویت شدن است. در نتیجه، مادامی که اعمال مجازات در جهت حذف محرک‌های تقویت‌کننده صورت نپذیرد، اثر اربابی آن کارآمد نبوده و پاسخ شرطی شده کاهش نمی‌یابد. بنابراین، قانونگذاران ابتدا باید محرک‌های تقویت‌کننده نهفته در هر جرم را شناسایی کرده و سپس در راستای حذف آنها به پیش‌بینی مجازات بپردازند؛ در غیر این صورت، اگرچه با اعمال مجازات امکان کاهش ظاهری نرخ جرایم وجود دارد، اما در واقع پاسخ شرطی شده (رفتار جنایی) از بین نمی‌رود، بلکه در بهترین حالت، فاعل جهت‌گریز از مجازات به راهکارهایی متوسل می‌شود تا بدان وسیله رفتار خویش را پنهان ساخته و یا موجه جلوه دهد (Jeffery, 1965: 298).

عامل دیگری که به زعم رفتارگرایان به کاهش اثر اربابی مجازات می‌انجامد عدم توجه به مؤلفه‌های «قطعیت» و «سرعت» در اجرای مجازات است. از این منظر، حتی چنانچه تناسب

مجازات با محرک‌های تقویت‌کننده پاسخ رعایت گردد، اما اجرای مجازات قرین با قطعیت و سرعت نباشد، نمی‌توان به کاهش پاسخ شرطی شده امیدوار بود؛ زیرا پیش از آنکه محرک تنبیهی بر پاسخ تأثیر گذارد، محرک‌های تقویت‌کننده پاسخ فرد را تقویت خواهند کرد. برای مثال، مرتکب تجاوز جنسی، سرقت و یا قتل به محض اتمام فرایند مجرمانه، محرک‌های تقویت‌کننده «لذت جنسی»، «ثروت» و «سلب حیات فرد موردنظر» را دریافت می‌کند و این امر بر تقویت پاسخ وی (ارتکاب جرم) می‌افزاید. در نتیجه، مجازات صرفاً در صورتی می‌تواند بر کاهش پاسخ تأثیر گذارد که مرتکب قبل یا حین دستیابی به محرک‌های مذکور دستگیر شده و بلافاصله مجازات را دریافت کند (Jeffery, 1965: 298). به عبارت دیگر، ارباب در صورتی بازدارنده خواهد بود که مجازات در بستر یک سیاست کیفری نظریه‌مند تدوین شود؛ در غیر این صورت، نمی‌توان به تأثیر اربابی مجازات امیدوار بود.

نهایت آنکه از نقطه نظر پارادایم رفتارگرا، آنچه تضمین‌کننده تأثیر مجازات بر کاهش پاسخ شرطی شده است نه شدت مجازات بلکه توجه به مؤلفه‌های پیش‌گفته است، به طوری که در آزمایش‌های بالینی صورت گرفته نیز این امر به اثبات رسیده است که یک مجازات (تنبیه) خفیف که مقید به مؤلفه‌های مذکور بوده است، بیش از یک مجازات شدید مطلق، بر کاهش پاسخ شرطی شده تأثیر گذار بوده است (Holz & Azrin, 1961: 232).

۲-۳. اصلاح و درمان

مطالعه دیدگاه‌های موجود درباره اصلاح و درمان مجرمان، بیانگر اختلاف نظر درباره مفهوم «اصلاح و درمان» است. به عقیده برخی، «اصلاح» با تحوّل عمیق در روح، فکر و احساس رفتار مجرم پیوند می‌خورد، چنانکه بیان شده است: «اصلاح متضمّن تغییر در روحیات، تشخیص بد بودن عمل انجام شده و تصمیم صادقانه برای زندگی آینده است. بنابراین، اصلاح مستلزم تغییر در نگرش اخلاقی مجرم است» (کاتینگهام، ۱۳۸۶: ۱۶۲). برخی دیگر بر این باورند که باید از

اصلاح به مفهوم «بازپروری»^۱ سخن گفت که بیشتر به مفهوم بازسازی اجتماعی مجرم است. بازپروری در این معنا، استفاده از اقدامات و تدابیری است که مجرم به وضعیتی از رفتار اجتماعی مناسب و بهتر بازگردد، وضعیتی که فرد پیش از ارتکاب رفتار مجرمانه دارا بوده است (Maniya, 2004: 203). البته اگر فرد پیش از ارتکاب رفتار مجرمانه نیز از توانایی‌های اساسی لازم برای یک زندگی اجتماعی سالم بی‌بهره بوده است، او در معرض فرایند دیگری به نام «پرورش»^۲ قرار می‌گیرد. بازپروری و پرورش هر دو اقدامات و تدابیری ویژه با ماهیت آموزشی - تربیتی یا فنی - حرفه‌ای بوده و چنانچه بازسازی فرد با جامعه، افزون بر این آموزش‌ها نیازمند تدابیر درمانی از نوع پزشکی و روان‌پزشکی نیز باشد، از اصطلاح «اصلاح و درمان»^۳ استفاده می‌شود (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۸: ۸۵-۸۴). از این رو، گفته شده است: «اصلاح و درمان بزهکار عبارت است از اجرای یک برنامه‌مداوای روانی - اخلاقی، با رعایت شرایط لازم برای تأمین امنیت جامعه، به منظور بهبود امکانات سازش‌پذیر کردن اجتماعی او» (نجفی ابرندآبادی و هاشم‌بیگی، ۱۳۹۰: ۲۷۷).

به هر روی بر مبنای هر یک از مفاهیم یادشده، «اصلاح و درمان» در پی بازسازی اجتماعی مجرم است؛ هدفی که در پارادایم رفتارگرا زیر عنوان «بازشرطی کردن رفتار» دنبال می‌شود. «بازشرطی کردن رفتار» به شرطی‌سازی مجدد رفتار متناسب با هنجارهای اجتماعی دلالت دارد که از طریق راهبرد «رفتار درمانی»^۴ دنبال می‌شود. «رفتار درمانی» عبارت است از تلاش برای تغییر و درمان رفتار ناهنجار و مشکلات هیجانی انسان، با توسل به اصول یادگیری که مطابق با آن، رفتار مناسب از طریق یادگیری و شرطی شدن، جایگزین رفتار نامناسب می‌گردد (میلانی‌فر، ۱۳۹۷: ۲۲۰). چهار ویژگی مهم در رفتاردرمانی سبب شده است تا نظریه‌پردازان پارادایم رفتاری، این شیوه را جهت بازشرطی‌سازی رفتار مناسب بدانند: نخست آنکه رفتاردرمانی مبتنی بر

-
- 1 . Rehabilitation.
 - 2 . Habilitation.
 - 3 . Treatment.
 - 4 . Behavior Therapy.

شخصیت است، بدین معنا که شیوه بازشرطی سازی رفتار، بر مبنای ویژگی‌های شخصیتی هر فرد، از شخصی به شخص دیگر متفاوت است. دوم آنکه درمان به صورت گام به گام (از فرایند درمانی ساده به پیچیده) صورت می‌پذیرد؛ برای مثال، برای درمان نوجوانی که از خود خشونت بروز می‌دهد، ابتدا تمهیدی در نظر گرفته می‌شود که ارزش آرامش و نرم‌خویی با هموعان را درک کند، سپس راهکارهای فرو بردن خشم را بیاموزد و در مرحله پایانی به مصاف موقعیت‌های خشم آور رفته و مقابله با آن را تمرین کند. ویژگی سوم ترکیبی بودن روش درمان است، بدین معنا که دو یا چند روش درمانی جهت بازشرطی سازی رفتار اتخاذ می‌شوند و به یک روش اکتفاء نمی‌شود. ویژگی چهارم نیز به طولانی نبودن فرایند درمان اشاره دارد که در عدم انصراف درمان‌شونده بسیار مؤثر است (Spiegler & Guevremont, 2010: 8-9).

مطابق با شیوه رفتاردرمانی، نقطه شروع اصلاح رفتار (بازشرطی سازی)، فرایند «خاموشی»^۱ است. خاموشی به فرایندی اشاره دارد که رفتار شرطی شده به واسطه عدم تقویت، تضعیف یا حذف می‌شود (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۰: ۲۴۳). به عبارت دیگر، از آنجا که مطابق با رویکرد شرطی سازی عامل، شرطی شدن رفتار آدمی در نتیجه تلاش جهت تحصیل پاداش یا گریز از تنبیه صورت می‌پذیرد، از طریق حذف پدیده‌های مطلوب درمان‌شونده، می‌توان موجبات خاموشی آن رفتار را فراهم آورد. پس از تحقق خاموشی، فرایند آموزش رفتار جایگزین آغاز می‌شود. نکته مهم در این خصوص آن است که صرف تحقق خاموشی و فراگیری رفتار جایگزین توسط درمان‌شونده، تضمین‌کننده اصلاح رفتار نخواهد بود، بلکه تقویت رفتار جایگزین ضروری است؛ در غیر این صورت، این امکان وجود خواهد داشت که رفتار خاموش شده، بهبود یافته و بازیافت گردد (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۰: ۲۴۳). از این منظر، بر خلاف هدف اربعی مجازات که از طریق ارائه محرک‌های تنبیهی دنبال می‌شود، نائل آمدن به هدف «اصلاح و درمان» با راهبرد «تقویت» امکان‌پذیر است، بدین معنا که مجازات در صورتی متضمن اصلاح و درمان خواهد بود که واجد محرک‌های تقویت‌کننده رفتار جایگزین باشد.

1. Extinction.

در پارادایم رفتارگرا، محرک‌های تقویت‌کننده رفتار به سه دسته «محرک‌های اجتماعی»، «محرک‌های سمبلیک» و «محرک‌های تقویت‌فعالیت» تقسیم می‌شوند. «محرک‌های اجتماعی» به مجموعه واکنش‌های حمایتی افراد جامعه از قبیل «توجه»، «تمجید» و «تأیید» و ... اطلاق می‌شود که در راستای بازشرطی کردن رفتار ناهنجار نسبت به فرد مورد نظر ارائه می‌شود. ارائه این محرک‌ها می‌تواند به یکی از شیوه‌های شفاهی، کتبی و حرکتی (مانند یک لبخند، اخم، اخطار و ...) صورت پذیرد. محرک‌های اجتماعی به دلیل ویژگی‌های منحصر به فردی که دارند، نسبت به انواع دیگر محرک‌ها در بازشرطی‌سازی رفتار مجرمانه کارآمدتر به نظر می‌رسند. این ویژگی‌ها را می‌توان در شش مورد خلاصه کرد: ۱- به راحتی قابل مدیریت هستند؛ ۲- فاقد هزینه بوده و افراد جامعه دارای منبعی غنی از محرک‌های مذکور جهت ارائه به یکدیگر هستند؛ ۳- دارای این قابلیت هستند که بلافاصله پس از بروز رفتار جایگزین ارائه شوند؛ ۴- طبیعی هستند، بدین معنا که آنها پیامدهایی هستند که افراد جامعه به عنوان بخشی از زندگی روزمره خود دریافت و ارائه می‌کنند؛ ۵- محرک‌های اجتماعی حتی پس از اصلاح و درمان نیز استمرار خواهند داشت، چرا که همیشه در دسترس هستند؛ و ۶- قابل ارائه برای تمام سنین هستند (Spiegler & Guevremont, 2010: 123).

بنابراین، به هر میزان که بتوان مجازات را با محرک‌های اجتماعی همراه ساخت، امکان موفقیت اصلاح و درمان مجرم نیز افزایش خواهد یافت. مصادیقی همچون خدمات عمومی رایگان و نهادهای تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، نظام نیمه‌آزادی و آزادی مشروط را می‌توان همسو با ایده تقویت رفتار جایگزین از طریق محرک‌های اجتماعی دانست؛ چراکه هدف از اعمال مصادیق مذکور، حضور فعال مجرم در جامعه و اصلاح وی از طریق بازخوردهای مثبت اجتماعی است. البته توجه به این نکته ضروری است که صرف فراهم آوردن تمهیدات حضور مجرم در جامعه، تضمین برخورداری وی از محرک‌های مزبور نبوده و لازم است زمینه ارائه محرک‌های اجتماعی نیز فراهم آید. بدیهی آنکه افزایش محرک‌های اجتماعی تقویت

رفتار، به واسطهٔ هم‌نوا کردن مجرم با جامعه، با افزایش احتمال بازسازی اجتماعی وی همراه خواهد بود.

نتیجه

۱- مطابق با پارادایم رفتارگرا، رفتار جنایی معلول ارادهٔ غیرعقلانی تحت تأثیر فرایند شرطی‌سازی است.

۲- اگرچه نمی‌توان پارادایم رفتارگرا را به طور مطلق حاکم بر رفتار جنایی دانست، اما فاقد جایگاه دانستن آن نیز دور از منطق است؛ زیرا افزون بر اینکه می‌توان مصادیقی از رفتار جنایی را مثال آورد که برآمد ارادهٔ غیرعقلانی آدمی هستند (قتل‌های هیجانی، ارتکاب جنایت در هنگام دفاع یا اضطرار، قتل در فراس و ...)، امروزه این اتفاق نظر در پارادایم‌های مختلف حاکم بر رفتار وجود دارد که شرطی‌سازی ناهنجار رفتار، بر احتمال رفتار انحرافی (اعم از انحراف به معنای خاص و جرم) افزوده و ارادهٔ مجرم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این منظر، واکنش کیفری علیه رفتار جنایی در صورتی قابل توجیه است که به بازشرطی‌سازی رفتار مجرمانه بینجامد.

۳- بر مبنای تفسیر پارادایم رفتارگرا از نحوهٔ شکل‌گیری رفتار جنایی، مجازات نباید به عنوان آنچه مجرم استحقاق آن را دارد اجراء شود؛ چراکه فعل مجرم تحت تأثیر عوامل مختلف دوران کودکی شرطی شده است. حتی در مصادیقی که قدرت شرطی‌سازی رفتار به میزانی که سبب زوال اراده شود نیست، از آزادی ارادهٔ مجرم خواهد کاست.

۴- بر مبنای پارادایم رفتارگرا اثر ارعابی کیفر در صورتی کارآمد خواهد بود که پیش‌بینی مجازات در راستای حذف محرک‌های تقویت‌کنندهٔ رفتار جنایی صورت پذیرد.

۵- بر مبنای پارادایم رفتارگرا اثر اصلاحی و درمانی مجازات منوط به آن است که مجازات در راستای تقویت رفتار بازشرطی‌شده اعمال گردد. با این حال، ارائهٔ محرک‌های تقویت رفتار در زمان اجرای مجازات و پس از آن ضروری است؛ در غیر این صورت، همواره احتمال بازگشت رفتار بازشرطی‌شده به رفتار شرطی‌پیشین وجود خواهد داشت.

منابع

الف. فارسی

- ارکانی، ابراهیم و دیگران. (۱۳۹۲). *روان‌شناسی عمومی*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- برنجکار، رضا. (۱۳۸۰). «اراده و تاثیر آن در کیفر از دیدگاه ارسطو»، *مجله مجتمعات آموزش عالی قم*، شماره ۱۰.
- برنجکار، رضا، و مصطفی جمالی. (۱۳۹۵). «نقش اراده در شکل‌گیری معرفت از منظر صدرای شیرازی»، *مجله انسان‌پژوهی دینی*، شماره ۳۵.
- حاجی‌ده‌آبادی، محمدعلی. (۱۳۸۸). «اصلاح مجرمان در سیاست جنایی تقنینی ایران»، *فصلنامه حقوق*، شماره ۳.
- راس، آلن. (۱۳۹۲). *روانشناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها)*، ترجمه سیاوش جمال‌فر، چاپ ششم، تهران، انتشارات روان.
- ستوده، هدایت‌الله، بهشته میرزایی، و افسانه پازند. (۱۳۹۰). *روانشناسی جنایی*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات آوای نور.
- سلیمانی، فاطمه. (۱۳۸۴). «بررسی اراده انسان از دیدگاه متکلمین و فلاسفه اسلامی»، *مجله حکمت سینوی*، شماره ۳۰ و ۳۱.
- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر. (۱۳۷۰). *روانشناسی عمومی*، جلد ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات توس.
- عمید، حسن. (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*، چاپ اول، تهران، انتشارات اشجع.
- غلامی، حسین. (۱۳۹۵). *کیفرشناسی*، چاپ اول، تهران، انتشارات میزان.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۹۰). *سیر حکمت در اروپا*، چاپ سوم، تهران، انتشارات هرمس.
- قماش، سعید. (۱۳۹۴). «از جرم‌شناسی علت‌شناختی تا جرم‌شناسی شناختی»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، شماره ۷۰.

- کشفی، عبدالرسول. (۱۳۸۷). «بررسی و نقد نظریه رفتارگرایی فلسفی»، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره ۴.
- میلانی فر، بهروز. (۱۳۹۷). *بهداشت روانی*، چاپ پانزدهم، تهران، انتشارات قومس.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، و حمید هاشم‌بیگی. (۱۳۹۰). *دانشنامه جرم‌شناسی*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گنج دانش.
- هرگنهان، متیو اولسون. (۱۳۹۵). *نظریه‌های یادگیری*، ترجمه علی‌اکبر سیف، چاپ بیست و هفتم، تهران، انتشارات دوران.

ب. انگلیسی

- Brown, C. (2006). *Cognitive psychology*, 1st ed, London, SAGE Publications.
- Criminal Code of the French Republic.
- Hart, H. (2008). *Punishment and responsibility*, 2nd ed, Oxford University Press.
- Holz & Azrin, (1961). “Discriminative Properties of Punishment”, *Journal of the Experimental Analysis of Behavior*, 4(3).
- Jeffery, C. (1965). “Criminal Behavior and Learning Theory”, *The Journal Of Criminal Law, Criminology, and Police Science*, 56(3).
- Kant, I. (1972). *Groundwork of metaphysic of morals*, Trans: paton, H.J. London, Hutchinson university library.
- Kant, I. (2003). *Metaphysics of Morals*, 2nd ed, Trans: Mary Gregor, United Kingdom, Press syndicate of the University of Cambridge.
- Kant, I., Beck, L., & Kant, I. (1997). *Foundations of the metaphysics of morals*, Berlin, Upper Saddle River, NJ : Prentice Hall.
- Masters, B. (2007). *The Shrine of Jeffrey Dahmer*, London, Hodder and Stoughton.
- McIntosh Fuller, K. (2012). *Personality and Crime: An Examination of the Influence of the Five Factor Model on Offending and Co-Offending*, Indiana University of Pennsylvania.
- Norris, J. (1992). *Jeffrey Dahmer* (1st ed.). London: Constable.
- Pierce, W., & Cheney, C. (2013). *Behavior analysis and learning*, 5th ed, New York, Psychology press.
- Skinner, B. (1989). *Beyond freedom and dignity*, New York, Knopf.
- Skinner, B. (2012). *Science And Human Behavior*, New York, Free press.
- Spiegler, M., & Guevere, D. (2016). *Contemporary behavior therapy*, 6th ed, Belmont, Cengage Learning.

- Staddon, J. (2019). *The New Behaviorism*, 2nd ed. New York, Psychology Press.
- Thyer, B. (2008). *Comprehensive Handbook of Social Work And Social Welfare*, Hoboken, New Jersey, John Wiley and Sons.
- Tolman, E. (1961). *Behavior and psychological man*, 1st ed, Berkeley, University of California Press.
- Walsh, A., & Beaver, K. (2009). *Biosocial criminology*, 1st ed, New York, Routledge Taylor and Francis Group.
- Wolfgang, M. (1961). "Pioneers in Criminology: Cesare Lombroso", *The Journal Of Criminal Law, Criminology, and Police Science*, 52(4).